

می‌کنند.^۳ بنابراین هر چند نظریه‌های گوناگون و برداشت‌های متفاوتی از حقوق بشر در این دنیای جدید وجود دارد، در مجموع همه کشورهای نسبت به اصل آن به نوعی همفکری رسیده‌اند.

در پرتو تحولات و پویای‌های موجود آمده در جهان امروز، میبانی متعددی برای نظام تازه پس از جنگ سرد در نظر گرفته شده است. نخستین سنگ بنای نظم نو جهانی پیمان آتلانتیک شمالی است که از زمان پایان جنگ سرد و انمود می‌کند در حد گسترده به منظور دفاع از امنیت و حفظ آن در راستای قطعنامه‌های شورای امنیت عمل می‌کند. هنری کیسینجر بر نقش آمریکا نیز انگشت می‌گذارد. او در سال ۱۹۹۱ نوشت: «آمریکا در نظم نو جهانی نقش موازنه دهنده را بر عهده دارد چون کس دیگری نمی‌تواند این نقش را بر عهده گیرد.»^۴ مصداق بارز و عملی این نقش، مداخلات ناتو تحت رهبری آمریکا در بحران‌های بین‌المللی مانند بحران یوگسلاوی سابق و حمله آمریکا و انگلیس به تأسیسات عراق در دسامبر ۱۹۹۸ است. البته گسترش چتر دفاعی ناتو به سوی شرق گاهی در راستای منافع و انگیزه‌های ایدئولوژیک همچون دموکراسی و حقوق بشر توجیه می‌شود.

سنگ بنای دیگر نظام نو، مسائل اقتصادی است که در این جا با چند قطب یا قدرت اقتصادی روبرو می‌شویم: اتحادیه اروپا، ژاپن، آمریکا و شاید آسیای جنوب شرقی. در این راستا و برای ثبات بخشی به نظام نو، کشورهای اروپای شرقی در اتحادیه اروپا جذب می‌شوند و جهانی شدن اقتصاد آزاد به کشورهای جنوب گسترش می‌یابد. دیگر سنگ بنای نظم نو، بعد سیاسی آن است. در این قسمت همکاری با روسیه، ارتباط با ژاپن و چین و مدیریت بحران‌ها توسط ایالات متحده آمریکا مطرح است.

آخرین و مهمترین پایه نظام نو، مسائل فرهنگی و هنجاری است که در واقع دربرگیرنده برداشت لیبرالی یا ویلسونی از نظم نو جهانی است. از قبیل گسترش حقوق بشر، پلورالیزم، دموکراسی و ایجاد جامعه مدنی که همگی به صلح و هماهنگی با غرب کمک خواهند کرد.

در این مقاله با توجه به یک رشته رویدادها و پویای‌ها در عرصه بین‌المللی از سال ۱۹۸۹ یعنی

رویدادهای پس از سال ۱۹۸۹ بیانگر تحولات عظیمی در نظام بین‌المللی است. فرو ریختن دیوار برلین و وحدت دو آلمان، اجرای نظام امنیت دستجمعی پیش‌بینی شده در منشور سازمان ملل متحد توسط نیروهای متحد در برابر تجاوز عراق به کویت، طرح صلح خاورمیانه، فروپاشی کمونیسم و بلوک شرق، پایان نظام آپارتاید در آفریقای جنوبی، تشکیل دادگاه‌های جنایتکاران جنگی یوگسلاوی سابق و رواندا، همگی نشان از دنیای جدیدی دارند که حاصل آن نظام نو و متفاوت از دهه‌های گذشته است. در این نظام نو که هنوز مراحل جنینی خود را می‌گذراند، پارامترهایی از قبیل توجه به نقش سازمان ملل متحد، احترام به حقوق بشر، از میان برداشتن سلاح‌های کشتار جمعی، مبارزه با تروریسم، حفظ محیط زیست، اقتصاد بازار، توسعه و کنترل جمعیت اهمیت قابل توجهی دارد.

یکی از عوامل بسیار مهم و مورد علاقه در این نظام تازه، موضوع رعایت حقوق بشر و حمایت از حقوق انسانهاست. اهمیت این موضوع در پنجاهمین سالگرد تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸، سی سال پس از نخستین کنفرانس جهانی حقوق بشر در تهران (۱۹۶۸)، ده سال پس از پایان جنگ سرد و پنج سال پس از دومین کنفرانس جهانی حقوق بشر در وین (۱۹۹۳)، بر همگان آشکار است. هر چند برداشت‌های متفاوتی از مفهوم حقوق بشر در نظام تازه شده است، امروزه هیچ کشوری ادعای مخالفت و مقابله با اصل حقوق بشر را ندارد. برای نمونه، برخی معتقدند دموکراسی اساس حقوق بشر است و بدون دموکراسی، هنجارهای اصلی حقوق بشر از قبیل امنیت اشخاص، عدم تبعیض، حق تشکیل اجتماعات و... محقق نمی‌شود.^۱

جمعی دریافت دیگری از حقوق بشر دارند: هنگامی که به حقوق بشر می‌اندیشیم حقوق فردی به ذهن متبادر می‌شود و زمانی که می‌پرسیم حقوق بشر چیست، اعلامیه‌های جهانی حقوق بشر، حق تابعیت، مبارزه با بردگی و اموری از این قبیل به خاطر می‌آید.^۲ عده‌ای دیگر حقوق بشر را در قالب حق توسعه، حفظ محیط زیست و... تعریف

«حقوق بشر در پرتو رهیافت‌های نظم تازه جهانی»

«دکتر مهدی ذاکریان امیری»

رہیافت‌های نظم نو جهانی

شکل‌گیری تحولات و تغییرات سریع همراه با دگرگونی موازنه قدرت موجب گردید که نظریه پردازان در زمینه روابط بین‌المللی و سیاستمداران به تجزیه و تحلیل رویدادها پردازند و پیرامون اوضاع جهان پس از جنگ سرد اظهار نظر و پیش‌بینی کنند. آراء و اظهار نظرها در مورد نظم نو جهانی در بعد کلان به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱) برداشت واقع‌گرایانه از نظم نو جهانی

نخستین تفسیر از نظم نو جهانی مربوط به واقع‌گرایان و نظریه‌پردازانی است که به تغییر توزیع قدرت و چگونگی ثبات نظام بین‌المللی و نقش قدرت یا قدرت‌های متعادل‌کننده می‌پردازند. این دسته از نظریه‌پردازان با تأکید بر فروپاشی امپراتوری شوروی و از بین رفتن نظام دو قطبی، چگونگی توزیع قدرت، انتقال قدرت، نقش و توان ابرقدرت برجا مانده از نظام دو قطبی سابق یعنی ایالات متحده آمریکا در عرصه روابط بین‌المللی و به صحنه آمدن قدرت‌های رقیب دیگر مانند اتحادیه اروپا، ژاپن و... را محور بحث و پرسشهای خویش قرار می‌دهند. از نظر آنان پایان جنگ سرد و فروپاشی امپراتوری شوروی نقطه آغاز بحث‌های نظری جدید پیرامون شکل آینده جهان یا نظم نو جهانی است. آنان با تأکید بر نگرش واقع‌بینانه خویش به مسئله توزیع قدرت و انتقال قدرت در سه بعد سیاسی، نظامی و اقتصادی و به گمان برخی تمدنی و فرهنگی می‌پردازند و به تحلیل و نظریه‌پردازی دست می‌زنند:

الف - هنری کیسینجر: وی بر اساس تئوری موازنه نیروها معتقد است که آمریکا باید نقش موازنه‌دهنده را به عهده گیرد. به نظر کیسینجر، در نظم نو جهانی دوره بیشتر وجود ندارد: (۱) سلطه؛ (۲) موازنه. وی می‌گوید چون آمریکا منابع کافی برای سلطه ندارد، باید به همان سیستم توازن قوا برگردد و چون در چنین سیستمی به یک متوازن کننده نیاز است، آمریکا از همه بهتر می‌تواند این نقش را بازی کند، چون کشور دیگری توان به عهده گرفتن چنین نقشی را ندارد.^۸

ب - آر. کُل: کُل نیز نظری مانند کیسینجر دارد. از دید او، آمریکا در حال حاضر همان نقشی

از زمان پایان گرفتن جنگ سرد دیدگاهها و برداشت‌ها و نظریه‌های ارائه شده پیرامون نظم نو جهانی بررسی و با در نظر گرفتن مبانی نظام نو، به تبیین جایگاه حقوق بشر در دنیای جدید پرداخته می‌شود. فرضیه تحقیق حاضر این است که دیدگاه لیبرالی نظم نو توجیه‌گر مبانی رفتار قدرت‌های بزرگ جهانی در ابعاد سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی خواهد بود.

نظام و نظم

دو واژه نظام و نظم در زبان فارسی مشابه و هم‌معنی به نظر می‌آیند، اما در واقع دو واژه system و order معانی خاص خود را دارند.

سیستم عبارت از سازمانی است که روابط متقابل اعضا با همکاری یکدیگر روی اصول آن نظام به وجود می‌آید؛^۵ همان مجموعه متغیرهای وابسته به هم است که هر گونه تغییر هر یک از عناصر متشکله نظام به سایر بخش‌های آن سرایت می‌کند.^۶

اما نظم نو جهانی به معنی یک سلسله فرآیندها، تحرکات و تحولات درون نظام است که در حال شکل دادن و هویت بخشیدن به نظامند یا به عبارت دیگر دوره انتقالی برای گذار از یک نظام به نظام دیگر است.^۷

بنابر این هنگامی که از نظم نو جهانی صحبت می‌کنیم، منظور فرآیندها، تحولات و تحرکاتی است که از زمان پایان جنگ سرد پدید آمده است. مسئله توزیع قدرت و چگونگی تغییرات آن از سال ۱۹۸۹ مورد توجه است و این که آراء نظریه‌پردازان در این مورد چیست و چه دسته‌بندی‌هایی از آن می‌توان کرد. اما هنگامی که از نظام نو بحث می‌کنیم، ساختار کنونی را که برخاسته از تغییرات و تحولات پس از جنگ سرد و چگونگی عملکرد واحدهای سیاسی است در نظر داریم. با توجه به این که نظام بین‌المللی اثرگذار بر واحدهای سیاسی و اثرپذیر از آنهاست، در مورد حقوق بشر نیز باید دید نظام نو متأثر از چه ارزش‌ها و هنجارهایی از سوی واحدهای سیاسی است و متقابلاً خود نظام بین‌المللی چه هنجارها و ارزش‌هایی را به واحدهای سیاسی دیکته می‌کند.

○ هر چند نظریه‌های گوناگون و برداشت‌های متفاوتی از حقوق بشر وجود دارد، در مجموع همه کشورهای نسبت به اصل آن به نوعی همفکری رسیده‌اند.

را دارد که انگلیس در سده‌های ۱۸ و ۱۹ داشت و میان قدرت‌های منطقه‌ای و همچنین در سطح جهانی موازنه ایجاد می‌کند.^۹

پ - استانی هافمن: هافمن می‌گوید جهان پس از جنگ سرد هیچ شباهتی با جهان گذشته نخواهد داشت. چنین نظامی از نظر توزیع قدرت چند قطبی است اما بازیگران از گونه‌های مختلف قدرت برخوردارند... از نظر اقتصادی و مالی ژاپن و آلمان، از نظر جمعیتی چین و هند و از نظر اقتصادی و نظامی آمریکا.^{۱۰}

ت - چارلز کرات هامر: از دید او، نظام پس از جنگ سرد تک‌قطبی است. کرات هامر معتقد است جنگ دوم خلیج فارس سرآغاز یک دوره صلح آمریکایی به دلیل سلطه آمریکا است. او آمریکا را تشویق به تحمیل قاطعانه اصول، دیدگاه‌ها و ارزش‌های خود به کشورهای در زمینه نظم نو جهانی می‌کند. به نظر او تنها آمریکا است که توان مقابله با چالش‌های جدید را دارد.^{۱۱}

ث - آنتونی کوردزمن: او نظریه پلیس جهانی را مطرح می‌کند و می‌گوید آمریکا باید نقش پلیس جهانی را به عهده گیرد. از دید او آمریکا تنها کشوری است که می‌تواند از پس چالش‌ها برآید.^{۱۲}

ج - ساموئل هانتینگتون: هانتینگتون موضوع برخورد تمدن‌ها را پارادایم تفسیرکننده روابط بین‌المللی در دوران پس از جنگ سرد می‌داند. او می‌گوید امروزه سیاست‌های جهانی، برای نخستین بار در تاریخ، هم چند قطبی است و هم چند تمدنی. به نظر هانتینگتون پایان جنگ سرد به معنای کاهش تهدیدات برای غرب نیست.^{۱۳} او معتقد است جنگ سرد به ماهویت داد و نبود آن برای ما بحران هویت ایجاد کرده است.^{۱۴}

چ - ریچارد روز کرانس: روز کرانس در سال ۱۹۹۲ مقاله‌ای نوشت و در آن نظریه کنسرت جدید New Concert یا نظریه اتفاق قدرتها را مطرح کرد. به نظر او نظام نو جهانی را از سه راه می‌شود نظم داد: (۱) موازنه سنتی قوا؛ (۲) بازدارندگی هسته‌ای؛ (۳) ایجاد یک ائتلاف مرکزی که برای نظام قاعده وضع کند.

وی شق سوم را با شرکت پنج قدرت جهانی یعنی چین، روسیه، آمریکا، اروپا و ژاپن می‌پذیرد. این قدرت‌های بزرگ باید سه اصل را که شالوده

کنسرت جدید بین‌المللی است بپذیرند: (۱) دخالت و مشارکت همه؛ (۲) توافق ایدئولوژیک؛ (۳) محکوم کردن یا تقبیح توسعه سرزمینی و جنگ.

او می‌گوید: «هر سیستم بین‌المللی برای انسجام، نیاز به یک تهدید دارد. ملت‌ها باید در برابر چیزی یا برای چیزی همکاری کنند. امروز تهدید اصلی برای نظام جهانی فروپاشی اقتصاد لیبرال جهانی است. توافق ایدئولوژیک برای جلوگیری از چنین حادثه‌ای مهم است. اکنون مهمترین عنصری که جهان را یکپارچه و همکاری این کنسرت را تسهیل می‌کند، درجه بالایی از توافق ایدئولوژیک است که بین قدرت‌ها وجود دارد: اعتقاد به دموکراسی لیبرال و بازار آزاد که هسته اصلی این توافق ایدئولوژیک محسوب می‌شود.»^{۱۵}

ح - جوزف نای: نای که از نوکارکردگرایان است در سال ۱۹۹۲ نوشت: «دوران نظام نو جهانی، عصر سلطه آمریکا نیست.» توزیع قدرت در روابط بین‌المللی پس از جنگ سرد از پنج راه می‌تواند صورت پذیرد: (۱) بازگشت به نظام دو قطبی؛ (۲) چندقطبی شدن؛ (۳) ایجاد سه بلوک اقتصادی؛ (۴) نظام سلطه تک قطبی؛ (۵) وابستگی متقابل چندسطحی.

او معتقد است که گزینه پنجم عملی تر است. توزیع قدرت در سطح جهانی به یک کیک سه لایه می‌ماند که در بالا لایه نظامی قرار دارد، یعنی دنیا یک قطبی است؛ چون هیچ قدرتی توان رویارویی با آمریکا را ندارد. لایه میانی اقتصادی است که سه قطبی است. لایه پایینی کیک نمایانگر وابستگی متقابل بین‌المللی است و در آن قدرت پراکنده است.^{۱۶}

خ - آندره فونتن: وی در خصوص ویژگی‌های این دوره می‌گوید سقوط بلوک شرق و فروپاشی شوروی به دوران نظام دو قطبی پایان داد. با این حال نظام بین‌المللی جدید هنوز کاملاً فعال نشده است و جهان یک دوره انتقالی را تجربه می‌کند، دورانی که برخی ترجیح می‌دهند آن را دوران نظام تک قطبی بنامند. این نظام اساساً پایدار نیست زیرا سرچشمه اصلی قدرت آمریکا بعنوان تنها ابرقدرت باقی مانده، نظامی است، و این کشور خود با مشکلات عمده اقتصادی در داخل روبروست در حالی است که عامل قدرت در آینده بیشتر جنبه اقتصادی

○ برخی معتقدند دموکراسی شالوده حقوق بشر است و بدون دموکراسی هنجارهای بنیادین حقوق بشر همچون امنیت افراد، عدم تبعیض، حق تشکیل اجتماعات و... محقق نمی‌شود.

د - نوام چامسکی: نظم نو جهانی نامی تازه برای توسل به زور است. وی می گوید نظام بین المللی از نظر اقتصادی سه قطبی (ایالات متحده، اتحادیه اروپا و ژاپن) و از بعد نظامی تک قطبی (ایالات متحده آمریکا) است.^{۱۸}

ذ - مارتین شاو: به نظر او، نظم نو جهانی نشان از یک بلوک صنعتی جهانی دارد که بر کل جهان حاکم است. نظم نو جهانی به احتمال زیاد بر خاسته از نوعی اعتماد میان آمریکا، اروپا و بویژه آلمان و ژاپن و شوروی سابق است. اینها یک آبر بلوک صنعتی جهانی را تشکیل می دهند که بر جهان حکومت می کند، بر جهانی که به مناطق مختلف تقسیم شده است. اینها حیات جدیدی هم به دنیا می بخشند. این آبر بلوک در مواقع حساس یک رشته راهکارهای سیاسی - نظامی به بقیه جهان دیکته می کند. دیگران بخصوص جهان سومی ها تابع این آبر بلوک می شوند، چون وابستگی زیادی به آن دارند.^{۱۹}

ر - نیل مک فارلین: او تقسیم بندی جدیدی از مناطق جهان کرده است: ما سه نوع ناحیه در جهان داریم. یکی مناطقی که همه قدرت های بزرگ در آن منافع دارند، لذا منافعشان با هم ارتباط، تداخل، و برخورد پیدا می کند. نمونه چنین مناطقی خاور میانه و خلیج فارس است. در ناحیه نوع دوم، یک قدرت بر تری دارد مانند ایالات متحده در آمریکای لاتین و مرکزی. در ناحیه نوع سوم، هیچ یک از قدرتها منافع اساسی، دقیق و مهمی ندارد، مانند بعضی از کشورهای آفریقایی در جنوب صحرای آفریقا. منطقه سوم، معمولاً از طرف قدرت های بزرگ فراموش می شود. تنها منطقه اول است که در آن درگیری قدرت های بزرگ زیاد است.^{۲۰}

ز - ریچارد فالک: فالک در کتاب خود این سیاره در خطر چنین می گوید: هدف از طرح مفهوم نظم نو جهانی صرفاً این است که به گونه ای بتوانیم ویژگی شیوه های رفتاری کشورهای دیگر عوامل بین المللی را در مورد امنیت و تحول بیان کنیم. بنابراین، مطالعه در زمینه نظم جهانی یعنی مطالعه درباره قدرت، شکل های درگیری، نقش خشونت و روش های حل و فصل اختلافات که

عوامل بین المللی در پیگیری مقاصد خود بدانها تمسک می جویند.^{۲۱} آراء، تحلیل ها و تفسیرهایی که تاکنون ارائه شده بیشتر در قالب یک نگرش واقع بینانه به مسئله توزیع قدرت و انتقال قدرت جای می گیرد. این دیدگاه واقع گرایانه در مورد نظم نو جهانی، نحوه توزیع قدرت را ملاحظه کنیم. نظم بین المللی می داند. دو قطبی، چندقطبی یا یک قطبی بودن جهان و همچنین تقسیم قدرت به سه بعد سیاسی، نظامی و اقتصادی از مسائل مورد توجه نظریه پردازان یاد شده است.

۲) برداشت آرمانگرایانه از نظم نو جهانی

تفسیر و توضیح دوم که موسع و گسترده تر است، تعبیر و تفسیر ایدئالیستی یا لیبرالی از نظم نو جهانی است، که در واقع از سنت ویلسونی آمریکایی (مکتب ویلسون) سرچشمه می گیرد.^{۲۲} این برداشت در صدد تبیین و استقرار اصول و چارچوب نظم نو است که ریشه در مسائل هنجاری و ارزشی دارد، ارزش هایی که از سوی فاتحان در جنگ سرد یعنی دولتهای لیبرال - دموکرات تبلیغ و ترویج می شود و مبانی رئالیستی رفتار قدرت های غربی در برخورد با بقیه کشورهای مبتنی بر همین آرمانها و اصول ایده آلیستی از نظم نو جهانی است.

در این تفسیر، نظم نو جهانی مفهوم وسیع تری می یابد و مقولاتی مانند حقوق بشر، دموکراسی، حفظ محیط زیست، امحاء سلاح های کشتار جمعی، مبارزه با تروریسم، کنترل جمعیت و... را دربر می گیرد.

این دسته از نظریه پردازان با تأکید بر شکست کمونیسم، پیروزی لیبرال - دموکراسی را جشن گرفته و بر ارزش های آن صحه می گذارند. نظر معتقدان به آن به شرح زیر است:

دکتر مسعود اسلامی در توصیف دیدگاه آرمانگرایانه می نویسد: «با پایان جنگ سرد چالش ها و انتقادات وارد بر تئوری های رئالیسم و تئوریالیسم که مدت ها با جاذبه های فراگیر به عنوان پایه های نظری تحلیل مسائل بین المللی مطرح بودند، حدت بیشتری یافته است. تا آنجا که به مرکزیت نهاد دولت - ملت و مفهوم «منازعه برای قدرت» و نقش حاشیه ای و بی اهمیت سازمان های بین المللی در تئوری رئالیسم مربوط می شود،

○ جیمز روزنو: امروزه در نظام بین الملل، حقوق بشر پایه مداخله بین المللی در نظام دولت ملی می گردد.

○ آدام رابرتز: اکنون يك نظم جهانی تازه بر پایه حقوق بین الملل و منشور ملل متحد تحقق یافته است.

اغلب گرایشهای نظری جدید در مقابل رئالیسم قرار می‌گیرند. به دنبال فروپاشی ساختار دوقطبی دوران جنگ سرد که تا حد زیادی ناشی از ضعف و خامت اوضاع اقتصادی و اجتماعی کشورهای بلوک شرق بود، دیدگاههای لیبرالیستی غربی عرصه فراخی برای مطرح شدن در ادبیات تحلیلی روابط بین الملل به دست آورده‌اند. رشته‌های مختلف بینش لیبرالیستی عموماً به آزادی‌ها و حقوق افراد و گروههای اجتماعی در برابر دولت، تقویت بخش خصوصی در برابر بخش دولتی در زمینه‌های سرمایه‌داری و مدیریت اقتصادی، تجارت آزاد بین المللی تأکید دارند. در این راستا نهادهای غیردولتی مؤثر بر جریان امور بین المللی، از کارتلها و شرکت‌های چندملیتی گرفته تا سازمان‌های بین المللی غیردولتی که در شکل دادن به ایده‌ها و نهادهای مشابه و مشترک لیبرالیستی نظیر مدرنیسم، دموکراسی، حقوق بشر و بازار آزاد تجاری دخیل هستند، مورد توجه خاص نظریه پردازان لیبرالیست قرار دارند.^{۲۳}

آدام رابرتز می‌گوید: دگرگونی‌های سال‌های اخیر به راستی هم نوید «نظم جهانی» را می‌دهد، نظمی که در آن حقوق بین الملل، همکاری قدرت‌های بزرگ و سازمان‌های بین المللی، همگی نقشی برجسته‌تر از آنچه در بخش عمده‌ای از این سده قادر به ایفای آن بوده‌اند، بازی کنند.^{۲۴}

جرج بوش رئیس جمهور وقت آمریکا نیز در اجلاس کنگره به تاریخ سپتامبر ۱۹۹۰، از پیدایش يك نظام جدید با ساختاری انعطاف پذیر سخن راند و گفت: با تجارب به دست آمده از همکاری‌های بین المللی در حل بحران‌های منطقه‌ای و بین المللی، می‌توان يك نظم نو جهانی را انتظار داشت، نظمی که به ملل جهان امید بهتر زیستن و در صلح زندگی کردن را بشارت می‌دهد. بوش در سخنرانی دیگری اضافه می‌کند که در يك سال گذشته (۱۹۹۰) پیشرفت قابل توجهی در پایان دادن به دوران طولانی مناقشه و جنگ سرد داشته‌ایم؛ ما فرصتی در پیش رو داریم تا برای خود و نسل‌های آینده يك نظم نو جهانی را شکل دهیم، جهانی که در آن حاکمیت قانون و نه قانون جنگل بر نحوه رفتار ملتها نظارت می‌کند.^{۲۵}

جرج بوش در این بیانات با اشاره به نقش آینده

سازمان ملل تأکید کرد که این نظم نو جهانی نظمی است که در آن يك سازمان ملل معتبر می‌تواند از نقش خود برای پاسداری از صلح برای تحقق آرمان‌های منشور بهره گیرد.^{۲۶} بوش در مجموع نظم نو جهانی را چنین تعریف می‌کند: جهانی که در آن اصول عدالت و انصاف، ضعیف را از قوی ایمن خواهد داشت؛ جهانی که در آن سازمان ملل متحد، رهاگشته از بن بست جنگ سرد، آماده خواهد بود تا به آرزوی دیرینه بنیانگذاران آن جامعه عمل ببوشاند؛ جهانی که در آن آزادی و احترام به حقوق انسانی نزدهمه ملتها منزلت خواهد یافت.^{۲۷}

فرانسیس فوکویاما از رهبران دیدگاه آرمانگرایانه، درباره نظریه معروف خویش «پایان تاریخ» می‌نویسد آنچه شاهد آن هستیم پایان جنگ سرد یا گذر از دوره ویژه‌ای از تاریخ پس از جنگ نیست، بلکه پایان تاریخ نیز هست: یعنی نقطه پایان تطوّر ایدئولوژیک بشریت و جهانی شدن دموکراسی لیبرال غربی به مثابه شکل نهایی دولت بشری.^{۲۸}

با توجه به این دیدگاه، رویدادهای حادث در عرصه روابط بین المللی از سال ۱۹۸۹ به بعد، از جمله فرو ریختن دیوار برلین و اتحاد دو آلمان، فروپاشی شوروی و به دنبال آن بلوک شرق، از بین رفتن آپارتاید و اتفاق نظر جامعه بین المللی در محکوم کردن و سرکوب تجاوز عراق به کویت و... تحولات بزرگی است که عامل شکل گیری و ترویج يك رشته اصول برای نظم جهانی گردیده است. سالی مورفت به نقل از آدام رابرتز در مقاله «عصر جدید روابط بین المللی» می‌نویسد: سازمان ملل متحد موفق شد به يك سازمان جهانی واقعی مبدل گردد و در آن همه کشورهای جایگاه برابر که از ارزش‌های منشور نیز هست برخوردار شوند.^{۲۹}

با پایان گرفتن جنگ سرد و فروپاشی کمونیسم، امید به نقش سازمان ملل متحد در يك نظام نو جهانی افزایش یافته است.^{۳۰} پطروس غالی دبیر کل پیشین سازمان ملل متحد در همین رابطه می‌گوید: «ملل و مردم سازمان ملل از يك لحاظ خوشبخت هستند که ملل و مردم جامعه ملل نبوده‌اند. امکان دوباره به ما داده شد که دنیای مورد نظر منشور خود را بنا کنیم، در حالی که آنها از انجام این کار محروم بودند؛ با پایان گرفتن جنگ

اقتصادی => سه قطبی: ایالات متحده، اتحادیه اروپا و ژاپن.

۲) دیدگاه لیبرالی یا مکتب ویلسونی به این معنی که نظم مفهوم وسیع تری می‌یابد و مقولاتی همچون دموکراسی، محیط زیست، کنترل جمعیت، حقوق بشر و امحاء سلاح‌های کشتار جمعی و... را دربر می‌گیرد.

در ارزیابی و جمع‌بندی دو تفسیر فوق می‌توان گفت آنچه در نظام نو بین‌المللی اهمیت زیادی دارد و مورد توجه کشورهای است، مقوله حقوق بشر از دیدگاه لیبرالی نسبت به نظم نو جهانی است که در کنار برداشت واقع‌گرایانه از مسئله نظم نو جهانی مطرح شده و حتی مبنای رفتار قدرت‌های بزرگ می‌گردد به گونه‌ای که در مورد حمایت مؤثر و جدی از برخی اصول و قواعد حقوق بشر که از آنها به «قواعد بنیادین حقوق بشر» یا «Nogau dur»^{۳۶} تعبیر می‌شود اتفاق نظر دارند. در چنین حالتی، دیدگاه واقع‌گرایانه به منزله مغز واحدهای سیاسی و برداشت لیبرالی از نظم همچون قلب آن واحدها عمل می‌کند. هر چند اصولی مانند حقوق بشر دارای اهمیت اساسی نزد واحدهای سیاسی تشکیل دهنده نظام بین‌المللی است، اما این واحدها با توجه به منافع ملی خاص خود در هر زمان و همه جا به حمایت جدی از این اصول و دیدگاههای لیبرالی نمی‌پردازند. در نظام تازه بین‌المللی، اصول و چارچوب نظم نو همان برداشت لیبرالی از آن است، در حالی که عملکرد دولت‌ها و نوع روابط بین کشورها اثبات‌کننده برداشت واقع‌گرایانه از نظم می‌باشد.

باید توجه داشت که امروزه نگرش لیبرالی همیشه و همه جا پیاده نمی‌شود بلکه رفتارهای واقع‌گرایانه قدرت‌های بزرگ در برخی نقاط و بعضی مواقع از روح آرمانگرایی نظم نو سرچشمه می‌گیرد و گاهی از منافع خاص قدرت‌های مورد نظر حتی در مواردی، هنگامی رفتارهایشان آرمانگرانه است که با منافع خاص آنها انطباق و هماهنگی داشته باشد یا دستکم در تعارض با منافع خاص آنها نباشد، همانند مواردی چون عراق، هائیتی، سومالی، رواندا و... اما هنگامی که برداشت لیبرالی از نظم نو در تعارض با منافع قدرت‌های بزرگ باشد، رفتارهای دوگانه و متفاوتی

سرد، از لبه رویایی که دنیا را تهدید می‌نمود و غالباً سازمان مارا فلج می‌ساخت دور شدیم.^{۳۱} ویلی برانت یکی از بانیان و گردانندگان اصلی «کنفرانس مشترک در دهه ۱۹۹۰» در تأیید همین نکته ضمن مصاحبه‌ای اظهار داشت: اکنون شرایط ویژه‌ای، پس از رفع تنش بین ابرقدرت‌ها به وجود آمده است. هدف ما در کنفرانس، تقویت سازمان ملل و دبیر کل و بالتبع نتیجه ممانعت عملی از شکل‌گیری جهان تک ابرقدرتی و ایجاد يك سلطه جهانی است.^{۳۲}

جیمز روزن نیز، در کتابی که در زمینه روابط و سیاست بین‌الملل در سال ۱۹۹۰ نوشته، گسترش روند حقوق بشر - مخصوصاً از جنبه حقوق مدنی و سیاسی - را در سطح بین‌الملل توضیح می‌دهد و مسئله مداخله مشروع را در امور کشورهایی که تن به این تغییر نمی‌دهند مطرح می‌کند: سیاستمداران، کابینه‌ها و پارلمان‌ها در بسیاری از کشورها بارها خواهان آزادی مخالفان محبوس در کشورها شده‌اند. آنها در مورد کشورهایی که حقوق بشر را رعایت نمی‌کنند تهدید می‌کنند که کمک‌های اقتصادی را قطع خواهند کرد، همان‌طور که وزیر خارجه آلمان و وزیر خارجه مجارستان چنین رویه‌ای را اتخاذ کردند. او می‌گوید در این نظام بین‌الملل حقوق بشر پایه مداخله بین‌المللی در نظام دولت ملی می‌گردد.^{۳۳} آدام رابرتز نیز تصدیق می‌کند که: «اکنون يك نظم نو جهانی بر پایه حقوق بین‌الملل و منشور ملل متحد تحقق یافته است.»^{۳۴} بر همین مبناست که عنوان می‌شود نظم نو جهانی اعلام شده از سوی بوش از طریق نهادهای بین‌المللی تحت رهبری سازمان ملل با قدرت زیاد اداره خواهد شد!^{۳۵}

ارزیابی دیدگاهها و جایگاه حقوق بشر

مسئله نظم نو جهانی از دو دیدگاه مورد توجه قرار گرفت: ۱) دیدگاه رئالیست‌ها یا واقع‌گرایان که ملاک نظم نو جهانی را نحوه توزیع قدرت (دوقطبی، چندقطبی یا يك قطبی بودن) می‌دانند و به دسته‌بندی انواع قدرت‌های موجود می‌پردازند:

سیاسی => چند قطبی: ایالات متحده، روسیه، چین، اروپا و ژاپن.
نظامی => يك قطبی: ایالات متحده.

○ در نظام تازه بین‌المللی، اصول و چارچوب نظم نو مبتنی بر برداشت لیبرالی است، در حالی که عملکرد دولت‌ها و نوع روابط میان کشورها اثبات‌کننده برداشت واقع‌گرایانه از نظم است.

آن در جهانیان پدید آمده است و آنان خواستار آزادی، مشارکت سیاسی و تأمین حقوق خویش اند. بنابراین در وجود انسانها دگرگونی‌هایی پدید آمده و مردم دیگر حاضر نیستند صرفاً اطاعت کنند بلکه خواهان آنند که آرایشان مورد توجه قرار گیرد.

در مجموع، با توجه به عمومیت یافتن احترام به حقوق بشر، نتیجه گرفته می‌شود که نقض آنها اثر منفی بر حیثیت، اعتبار و آبروی کشورها دارد. این امر موجب می‌شود که حقوق بشر در سیاست بین‌المللی مقامی شایسته بیابد. رهیافت لیبرالی در رابطه با نظم نو جهانی نیز این روند را تقویت می‌کند زیرا مجموع تحولات و پویاها به سمتی است که مسئله حمایت جهانی از حقوق بشر در نظام بین‌المللی را پررنگ و با اهمیت می‌سازد.

یادداشت‌ها

1. Michael Singer. (1997). **The Future of International Human Rights**. Washington: International Rule of Law Center, p.13.
2. Barry Hughes. (1991). **Continuity and Change in World Politics**. New York: Prentice Hall, p.278.
3. Hamid Gaham. (1998). **Le system de protection des droits de l'homme de l'organisation des nations unies**. Strusbourg: Notes Courrier I.I.D.H, p.4.
4. هوشنگ مقتدر. (۱۳۷۷). تحولات حقوق بشر در نظام نوین بین‌المللی. تهران: مصاحبه و گفتگو در واحد علوم و تحقیقات. ص ۳.
5. Philippe Moreou Defracas. (1997). **Relations internationales**. Paris: Editions du Seuil, p. 57.
6. عبدالعلی قوام. (۱۳۷۰). اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل. تهران: انتشارات همت. ص ۲۷.
7. ر. ک. صفا فاضلی. (۱۳۷۲). جایگاه سازمان‌های بین‌المللی در نظام جدید بین‌الملل. تهران: رساله کارشناسی ارشد علوم سیاسی و معارف اسلامی دانشگاه امام صادق (ع). ص ۱۶۱.
- و: سیدحسین سیف‌زاده. (۱۳۷۳). «نظم نوین جهانی، دوران گذار به تلفیق فردگرایی با جمع‌گرایی». مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی. شماره ۳۳، ص ۱۱۷.
- و: سید داود آقایی. (۱۳۷۵). نقش و جایگاه شورای امنیت

دیده می‌شود، همانند روابط با شیخ‌نشین‌های خلیج فارس، برخورد با نقض حقوق بشر توسط اسرائیل، نحوه پرداخت بودجه سازمان ملل متحد و...

بنابراین، با وجود همه خوشبینی‌ها نسبت به نظم نو جهانی از منظر ویلسونی، و امید به ایجاد دنیایی جدید، برخی صاحب‌نظران اعتقاد به حقیقی بودن نظم نو جهانی ندارند زیرا می‌بینند در همان حال که فقر انسان‌ها را نابود می‌کند، تجارت اسلحه رونق می‌گیرد و آمریکا با این که از نظم نو جهانی دم می‌زند سلاح می‌فروشد و گرسنگی بعنوان عامل بی‌نظمی در دنیای معاصر همچنان وجود دارد؛ پس نظم جدیدی که ایالات متحده از آن دم می‌زند عملاً نظم تازه‌ای نیست که کشورهای توسعه نیافته خواهان آنند.^{۳۷} از نظر این دسته از صاحب‌نظران، آمریکاییها که در آمریکای لاتین مقصودی جز حفظ بانک‌هایشان ندارند نمی‌توانند مدافع حقوق بشر باشند.^{۳۸} خلاصه این که مدیریت آمریکایی برای امور انسانی تنها به مناطق مفید برای آمریکا محدود می‌شود.^{۳۹} و اساسی‌تر این که چرا آمریکا در حالی که دیگران را به رعایت حقوق بشر فرامی‌خواند خودش به قرار دادهای مربوط به حقوق بشر گردن نمی‌نهد و در برخورد با کشورها از زاویه حقوق بشر روش واحدی ندارد؟ لذا با آن که پایان جنگ سرد امید به دموکراسی، حقوق بشر و حمایت از آن را پدید آورد به گونه‌ای که جریان دمکراتیزه شدن و لیبرالیسم در جهان سوم به راه افتاد و حقوق بشر در بلوک شرق سابق و دیگر کشورها مورد توجه قرار گرفت،^{۴۰} هنوز موانع و چالش‌های بسیاری در برابر سیاست بین‌المللی شدن حقوق بشر وجود دارد.

بطور کلی باید گفت که با وجود موانع بسیاری که فراروی حقوق بشر قرار دارد و گذشته از تناقض رفتارها و گفتارهای آمریکاییها درباره نظم نو جهانی و این که آیا آنان و دیگر مدعیان حمایت از حقوق بشر در اظهاراتشان پیرامون نظم نو و پارامترهای آن صداقت دارند یا نه، از ابتدای دهه ۹۰ تحولات مؤثر و مفیدی در راستای تقویت موضوع حقوق بشر پدید آمده است. جیمز روزنو در این مورد می‌گوید: مهارتی انقلابی ناشی از آموزش و پرورش و ارتباطات بین‌المللی و فرهنگ جهانی و گسترش

○ برخی از صاحب‌نظران اعتقاد به واقعی بودن نظم نو جهانی ندارند زیرا می‌بینند در همان حال که فقر انسانها را از پا در می‌آورد، تجارت جنگ‌افزار رونق می‌گیرد. از دید آنان، نظم تازه‌ای که ایالات متحده از آن دم می‌زند عملاً نظم تازه‌ای نیست که کشورهای توسعه نیافته خواهان آنند.

○ امروزه در پرتو بالا رفتن سطح آموزش و پرورش، گسترش ارتباطات بین‌المللی و... دیگر گونی‌هایی ژرف در نگرش انسانها به مسائل و انتظارات آنان پدید آمده است؛ مردم دیگر حاضر نیستند صرفاً اطاعت کنند، بلکه می‌خواهند رأی و نظرشان مورد توجه قرار گیرد.

- سازمان ملل متحد در نظم نوین جهانی. تهران: نشر پیک فرهنگ، ص ۵۵.
8. Hamid Ahmadi. (1993). **International Politics of the Middle East in Post - Cold War Era**. Ottawa: Carleton University, p.3.
9. **Ibid**.
۱۰. آقای. پیشین. ص ۷۵.
11. Ahmadi. **op.cit.**, p.2.
12. **Ibid**. p.3.
۱۳. ساموئل هانتینگتون. (۱۳۷۶). «برخورد تمدن‌ها: بازسازی نظم جهانی»، ترجمه مجتبی امیری. پاورقی روزنامه اطلاعات. ص ۱۲.
۱۴. محمود سریع‌القلم. (۱۳۷۶). «قرن بیست و یکم و تجدید نظر در استراتژی ملی». فصلنامه مطالعات خاورمیانه. سال چهارم، شماره ۱۰ و ۱۱. ص ۳.
15. Ahmadi. **op. cit.** p.4.
16. **Ibid**. p.5.
۱۷. آقای. پیشین. صص ۵۸-۵۷.
۱۸. همان. ص ۷۶.
19. Ahmadi. **op. cit.** pp. 5-6.
20. **Ibid**. p.9.
۲۱. سیدمهدی ساداتی نژاد. (۱۳۷۵). پایان جنگ سرد و تأثیر آن بر مفهوم امنیت ملی با تأکید بر کشورهای جنوب ۱۹۹۴-۱۹۹۱. تهران: رساله کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس، ص ۵۰.
۲۲. البته چنین برداشتی از ایده آلینز زمان جامعه ملل متفاوت است. در این دوره برداشت لیبرالی توجیه‌گر رفتارهای واقع‌گرایانه کشورهای غربی گردیده است.
۲۳. مسعود اسلامی. (۱۳۷۵). «از حاکمیت دولت تا حکمرانی جهانی؛ تأملی در همکاری‌های نهادهای بین‌المللی». فصلنامه مطالعات سازمان ملل متحد. سال اول، شماره یک. ص ۴۳.
۲۴. آدم رابرتز. (۱۳۷۱). «عصر تازه در روابط بین‌الملل». ترجمه مهید ایرانی طلب. اطلاعات سیاسی - اقتصادی. سال ششم، شماره ۵۸-۵۷. ص ۲۲.
۲۵. ر. ک: علیرضا ازغندی. (۱۳۷۳). «بازدارندگی و نظم نوین جهانی». مجله سیاست دفاعی. سال دوم، شماره ۲. صص ۷۳-۷۲.
۲۶. علی اصغر کاظمی. (۱۳۷۲). روابط بین‌الملل در تئوری و عمل. تهران: نشر قومس. ص ۵۲۲.
۲۷. هوشنگ امیراحمدی. (۱۳۷۱). «نظم نوین جهانی،
- جنگ خلیج فارس فارس و تلاش ایالات متحده برای رهبری جهان». ترجمه سیروس سعیدی. اطلاعات سیاسی - اقتصادی. سال ششم، شماره ۵۶-۵۵. ص ۱۵.
۲۸. یان ندروین پیترز. (۱۳۷۰). «فوکویاما و دموکراسی لیبرال: پایان تاریخ». ترجمه مجتبی امیری. اطلاعات سیاسی - اقتصادی. فروردین و اردیبهشت. ص ۴۳.
29. Salley Morphet. (1993). "The Non - aligned in the New World Order: The Jakarta Summit". **International Relations**. Vol, 11, No 4., p. 378.
30. John Kenneth Golbraith. (1991). "Rhétorique et réalité le nouvel ordre mondiale est un souhait louable II ne sera pas faeile á instaurer". **Le Monde**. 16 avril 1991, p.2.
۳۱. پطروس غالی. (۱۹۹۲). دستور کاری برای صلح. تهران: مرکز اطلاعات سازمان ملل. ص ۴۶.
۳۲. سیف‌زاده. پیشین. ص ۱۱۴.
۳۳. محمد اکبری. (۱۳۷۴). تأثیر حقوق بشر بر حاکمیت ملی در نظام بین‌الملل. تهران: رساله کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس. ص ۱۲۹.
۳۴. رابرتز. پیشین. ص ۱۸.
35. Anne - Marie Slaughter. (1997). "The Real New World Order". **Foreign Affairs**. Vol, 76.No 5.p.183.
۳۶. این حقوق که در بند ۲ ماده ۴ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶ به عنوان حقوق غیر قابل تفویض و غیر قابل نقض از آنها نام برده شده است عبارتند از: حق حیات، ممنوعیت شکنجه، ممنوعیت بردگی و بندگی، منع بازداشت به لحاظ تعهد حقوقی، عطف به ماسبق نشدن قانون در امور کیفری، داشتن شخصیت حقوقی و حق آزادی عقیده و مذهب.
37. François Rigau. (1991). "Reflexion sur un nouvel ordre mondial". **African Journal of International and Comparative Law**. No 3. 1991. p. 663.
38. Edmond Jouve. (1992). **Relations internationales**. Paris: P.U.F, p 418.
39. Remy Leveau. (1997). "Incertitude du nouvel ordre international". **Le Monde Diplomatique**. octobre 1997, p.31.
40. Jack Donnelly. (1992). "Human Rights in the New World Order". **Policy Journal**. Spring, p. 249.